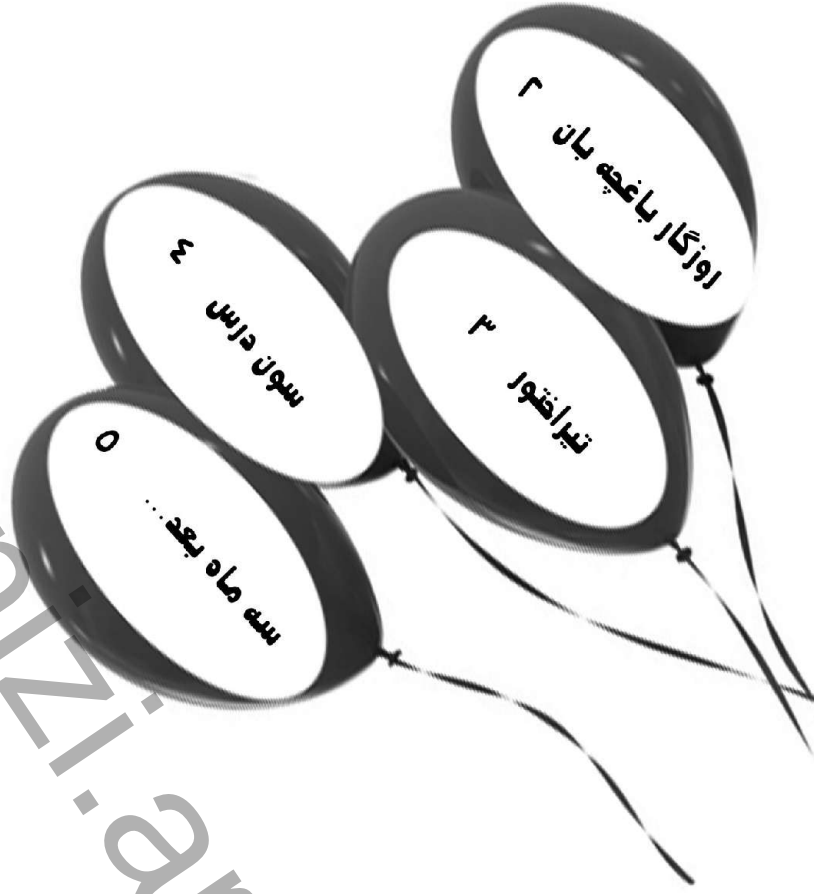




ساتیش 200 تومن

باش سؤز

هویت و کیستی انسان که خود را در قالب سوال من کیستم در یک شخص بروز می دهد افتراق و تمیزی است که یک شخص بین خود و سایر اشخاص قائل می شود. هویت یک ساختار روانی شامل طرز تفکر و شخصیت انسان است و در حقیقت ابعاد مختلف شخصیت یک فرد و هویت او را مشخص می سازد که معرف آن شخص و طرز برخورد و نحوه ارتباط او با دیگران می گردد. خودشناسی و یا تعیین هویت یک نیاز طبیعی و ذاتی انسان است که در فطرت هر کس نهفته و با برآورده شدن این نیاز و پاسخ دادن به این سوال است که انسان به خود آگاهی می رسد یعنی انسان آگاهی لازم را از خود پیدا کرده و موقعیت کنونی خود را در جامعه درمی یابد به مراتب که پیش می رویم با تشکیل اجتماعات یا گروه های مختلف نیاز به یکسری خصوصیات و مشخصات گروهی از قبیل مسائل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، زیستی، روانی و ... جهت تمایز یک گروه یا جامعه از سایر جوامع را درمی یابیم که به چنین خصوصیات و مشخصات گروهی هویت گروهی یا اجتماعی اطلاق می شود و در نهایت به هویت ملی که پاسخگوی آگاهانه یک ملت به پیرامون، گذشته، جایگاه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هویت تاریخی خود است می رسیم که جامعترین هویت فردی در بین افراد است و منجر به تمایز یک ملت از سایر ملت ها می شود.

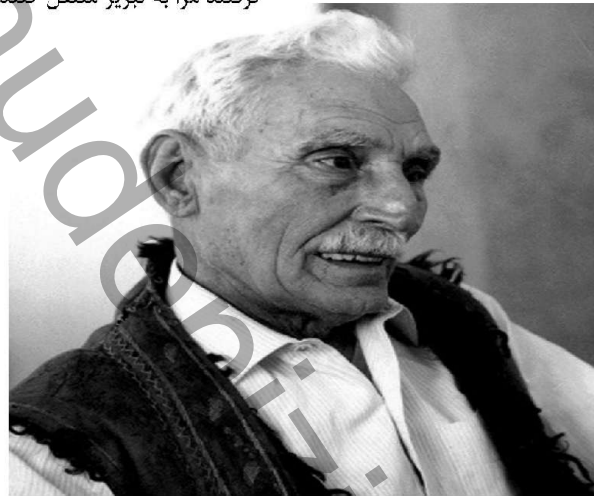


بیرگون اوزون گوله جک آذربایجان



در سال ۱۹۰۵ سرزمین قفقاز تبدیل به جهنمی شده بود که همه می خواستند از آن فرار کنند. قتل ها و کشتارهای بی رحمانه ای بود. در این جنگ و گریزها، قصابات و دهاات گاه به دست ارامنه می افتاد. مردم با اسب و قاطر، یا گاری و حتی پای پیاده خود را به آراز و مرز تورکیه می رساندند.

خونریزی ها و کشتارهای بی رحمانه ارامنه در قفقاز فرو نمی نشست. در یک زمستان یخبندان وادار شدم با خانواده پنج نفره ام؛ با یکی از کاروان های مهاجرتی راه آراز را پیش بگیرم. اما قبل از رسیدن به رود آراز در نزدیکی های دهکده "نوراشین" من و همه خانواده ام مبتلا به بیماری حصیه شده و بی خبر از خود و جهان خارج، کنار هم افتاده و با تب های جهنمی دست به گریبان شدیم. از بیماری حصیه نیمه جانی به در برده بودم، اما قادر به حرکت نبودم و هر دو پایم از مچ به پایین بر اثر سرما سیاه شده، انگشت های پایم تاول زده آب آورده بود.



در قصبه نوراشین با طیب بزرگوار، تحصیل کرده در شوری به نام "دکتر حسن قلی خان صفی زاده" آشنا شدم. وی پس از آگاه شدن از سابقه ی نویسنده گی و سرگذشت من به خصوص اینکه فهمید من یک معلم هستم با دلسوزی بی مانندی مرا معاینه کرده به تشخیص او برای نجات من از "کانگرن" و مرگ احتمالی باید چهار انگشت از هر دو پایم، از نیمه، یا کمتر و بیشتر؛ قطع می شد. دکتر صفی زاده بدون فوت وقت دست به کار شد، خونجروش را در قابلمه ای جوشاند، بعد هم آن را با الکل ضد عفونی کرد و اولین انگشتم را از بالای

مفصل قطع کرد و زخم بندی کرد. من همانطور که از درد به خودم می پیچیدم گفتم «دکتر، من کی، کجا و چگونه خواهم توانست از شما تشکر کنم...» او مرا دلدار می داد و می گفت: «به زودی خوب خواهی شد، و همین که خوب شدی بجای تشکر، دبستان مختلطی برای دختران و پسران نوراشین دایر خواهی کرد.» و قرار شد یک روز در میان، یکی از انگشت های پایم قطع شود.

قصبه نوراشین که چند ماهی امن و آرام بود، یک شب بطور ناگهانی مورد تاخت و تاز ارامنه قرار گرفت. کشتار و قتل عام از نو راه افتاد. نوراشین تبدیل به جهنم شده بود که ناچار شدیم از آنجا فرار کنیم. ما برای فرار به سرزمین آبا-اجدادیمان در آن سوی آراز خود را به رود آراز رساندیم و زیر تیراندازی ارامنه رود آراز را گذشتیم و به «عربلر کندی» که از توابع ماکو بود رسیدیم.

برای رسیدن به تبریز و یافتن قوم و خویشی که بتواند ما را پناه دهد راه افتادیم. اما نتوانستیم از مرند دورتر برویم. برای اشتغال به معلمی، به مدرسه ابتدایی «احمدیه» رفتیم. مدیر مدرسه «آقای عباسعلی الفت نوبری» پس از شنیدن سرگذشت من، و پس از آگاه شدن از روش ابتکاری من برای آموزش الفبا، مشتاق شدند که مرا برای تدریس در کلاس اول استخدام کنند، اما استخدام مثل منی به هیچ وجه عملی نبود، چون من کارنامه کلاس اول هیچ دبستانی را نداشتم. آقای مدیر و تعدادی از معلمین و فرهنگیان مرند برای اینکه بتوانم به استخدام رسمی معارف درآیم، راهی پیدا کردند. شهادت نامه ای نوشتند به این مضمون «کوهی میشود سواد نامبرده، در حدود کلاس... شش ابتدایی است.» و همه امضا کردند و با همین مدرک تحصیلی به استخدام وزارت معارف در آمده و با ماهی نه تومن حقوق، معلمی را در کلاس اول شروع کردم.

اغلب شاگردان کچل بودند یا بیماری تراخم داشتند. بعدها شنیدم که شهرهای بزرگتر هم وضع جز این نیست. غیر از تدریس با راهنمایی پزشکان مبارزه با این بیماری را هم آغاز کردم. برای خرید صابون، دارو، الکل، پنبه و... از مردم اعانه جمع می کردم. خودم هم ماهی پانزده ریال از حقوقم برای این مبارزه اختصاص دادم. موهای اطراف زخم کچلی را با منقاش، حتی با دستهایم می کندم. سر شاگردان را خودم می شستم و دوا می مالیدم. چشم های تراخمی آنها را خودم معالجه می کردم. از همان ماهی نه تومن حقوقم - که به سختی میتوانستم با آن زندگی کنم- برای شاگردان فقیرم لوازم تحریر می خریدم.

از طرف اولیای بچه ها، مدیر مدرسه و روشنفکران مرند، گزارش های مفصلی در تمجید از کارهای من، به فرهنگ مرکزی آذربایجان سرازیر می شد، و بر اثر آن تقدیر نامه هایی از مرکز به من می رسید. از این طریق با فرهنگ مرکزی آذربایجان ارتباط مستقیم پیدا کردم، و طولی نکشید که آقای «میرزا ابولقاسم خان فیوضات» مدیر کل معارف آذربایجان، تصمیم گرفتند مرا به تبریز منتقل کنند.

سرتانجام در اواخر اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۹، مردم مرند ناچار شدند معلم غریب خود را به تبریز روانه کنند.

در سرتاسر راه دلم برای دیدن تبریز می تپید، چون تبریز زادگاه پدر بزرگ من «شاطر ریضا» است. پس از ورود به تبریز، آقای «دیباج» رئیس معارف آذربایجان دستور دادند یک خانه را که باغچه زیبایی هم داشت و ملک شخصی ایشان بود، به طور رایگان در اختیار من بگذارند

برای منی که از قتل و کشتارها و غارت ها، از قحطی و وبا و حصیه

گذشته بودم... این خانه که سهل است، حتی یک چار دیواری سرپناه دار که بتوانم خانواده ام را در آن پناه بدهم، یک موهبت الهی بود.

اغلب رؤسا و مسئولین فرهنگی آذربایجان آماده هر گونه کمکی به من بودند، اما بر اثر به شهادت رسیدن «شیخ محمد خیابانی» اوضاع تبریز به هم ریخت. بسیاری از رؤسا و مسئولین، از جمله آقای دیباج از کار خود منفصل شده و مسئولان جدیدی سرکار آمدند، که همه اینها سبب شد که کار من به تعویق بیفتد... تا اینکه در مهر ماه ۱۲۹۹ حکم من صادر و با ماهی پانزده تومن حقوق، معلم رسمی دبستان دانش، و پس از آن با ماهی بیست تومن حقوق، معلم دبستان بلوری شدم.

در سال ۱۳۰۲ با اقدام و پشتیبانی آقای فیوضات - که در راس فرهنگ آذربایجان قرار گرفته بودند- باغچه اطفال تبریز - کودکستان تبریز- را تاسیس کردم و نام خانوادگی «باغچه بان» را برای خود انتخاب نمودم. کتاب «الفبای آسان» را نوشته و به چاپ سنگی رساندم. با استفاده از قصه هایی که از بچگی به یاد داشتم، برای بچه ها نمایشنامه، شعر، سرود، چیستان ها نوشتم. ماسک انواع حیوانات و حشرات و پرند ها و دکورهای نمایش را با دست خودم می ساختم. چند بچه ی کر و لال را هم که در مدارس معمولی پذیرفته نمی شدند، در کودکستان پذیرفتم، و دیری نکشید که فکری در سرم جرقه زد: «آیا نمی شود راهی برای یاد دادن، خواندن و نوشتن و حتی حرف زدن به بچه های کر و لال پیدا کرد؟...» و اقدام کردم.

موفقیت هایی پیدا کردم، و در همان ایام روش ابتکاری آموزش کر و لال ها، پایه ریزی می شد. به فکر تاسیس دبستانی برای کر و لال ها افتادم، اما موافقت نشد. من از پا ننشستم و با نصب اعلانی به دیوار کودکستان، مبارزه با کر و لالی را آغاز کردم. اعلان این بود «در باغچه اطفال، کلاس رایگان برای یاد دادن خواندن و نوشتن و حرف زدن به بچه های کر و لال افتتاح شد.» پس از این اعلان عده ای مرا شپاه، حقه باز و حتی جادوگر نامیدند، اما گوش من به این حرف ها بدهکار نبود. من یقین پیدا کرده بودم که توانایی این مبارزه را دارم و پیروز خواهم شد.

فرهنگ بالا و والای هواداران تیراختوری در لیگ برتر با گفتن عیبی یوخ! برای نخستین بار در تاریخ فوتبالی ایران بوجود آمد. که تا پیش از این از سوی تماشاگران سایر تیم ها از همان اوایل بازی، شعار خیا کن و رها کن را نثار بازیکنان و مربی تیمشان می نمودند! ولی با ظهور هواداران باشعور و پرشور تیراختوری این فرهنگ ناسزا گویی به عیبی یوخ مبدل گشت. اوج این شکوه به فصل نهم رقابت های لیگ برتر بر میگردد و در جایی که تیم تیراختور بازی را به تیم سایپا واگذار نمود ولی در آخر بازی اقدام به تشویق حریف و مربی تیم و همچنین عیبی یوخ را به بازیکنان و همچنین مربی تیم تسلیم نمودند که در پایان، مایلی کهن در کنفرانس بعد از بازی اشک از چشمانش سرازیر شد. این فرهنگ را بیشتر به تیم های اروپایی ربطش می دهند. در جایی که تیم ایرلند از تیم ایتالیا در جام ملت های اروپا شکست سنگینی را متحمل شد، ولی در آخر بازی هواداران ایرلندی اقدام به تشویق و حمایت از تیمشان بر خواستند، و روزنامه های ورزشی حرکت این هواداران ایرلندی را حرکتی با فرهنگ و مدرنیزه خطاب نمودند و حتی به الگو برداری و مدل گرفتن از این نوع هواداران را طلب نمودند-غافل از اینکه ما هواداران تیراختوری پیش از این ها رفتار نمودیم-ولی به چشم آب مروارید دیده رسانه ها نیامدیم! و باید به این نوع رسانه های زرد گفت-بالا تر از سیاهی رنگی نیست. ما هواداران بت های زیادی را در هم شکستیم من جمله: بت های سردمداری و حکومت سرخابی ها در لیگ(که با حضور خود در استادیوم های سراسری کشور خط بطلانی روی این دو تیم محبوب رسانه ای کشیدیم)، بت ناسزا گوئی را با واژه عیبی یوخ مرنفع ساختیم، بت و تابوی حضور تماشاگران پرسپولیس و استقلال را در شهرهای مختلف شکستیم(با رنسانس و انقلابی که هواداران تیراختوری در استادیوم خودشان به عمل آوردند زمینه و بستر را برای دیگر هواداران تیم های شهرستانی بوجود آوردند که باید در اولین وهله، حامی و پشتیبان تیم دیار و شهر خود باشی). یاشاسین آذربایجان یاشاسین شالی تیراختور و یاشاسین بیزیم شورلی و شعورلی هوادار لاریمیز.

توسعه ورزش کرمان با اعتبارات مس سونگون!

در حالیکه هنوز تلاش های مدیران استان و نمایندگان تبریز برای جذب اعتبار متناسب با سهم ۴۰ درصدی مس سونگون برای ورزش آذربایجان به نتیجه نرسیده است، شرکت دولتی صنایع مس ایران هزینه های گزاف سه تیم فوتبال استان کرمان را تامین می کند.

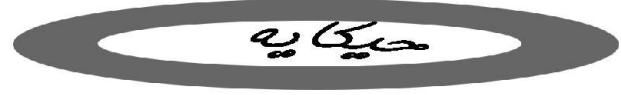
در حال حاضر استان کرمان با یک به نام مس کرمان را در لیگ برتر و دو تیم را در لیگ دسته یک پشتیبانی می کند که گویا تمام هزینه های این سه تیم کرمانی با برآورد تخمینی ۴۰ میلیارد تومن از سوی صنایع مس ایران تامین می شود، در حالیکه از سهم ۴۰ درصدی مس سونگون آذربایجان در صنایع مس ایران علیرغم پیگیری چند تن از نمایندگان و دستوراتی که شخص رئیس جمهور مبنی بر تخصیص اعتباراتی مناسب با سهم مس سونگون آذربایجان صادر کرده است، برای ورزش آذربایجان رقمی منظور نشده است!

اگر چه تیمی نیم بند و در سطح محلات با نام مس سونگون در رقابت های دسته دو حضور دارد اما به نظر می رسد کل بوجه این تیم معادل دستمزد یک بازیکن ذخیره تیم مس کرمان هم در لیگ برتر نشود و احتمالاً این هزینه نیز از محل اعتبارات داخلی مس سونگون تامین می گردد.

حال پاسخ این سوال، به افکار عمومی مردم آذربایجان بر عهده چه کسانی است که در قبال این تبعیض و بی توجهی توضیح دهند؟

شش ماه بعد، یک امتحان در باغچه اطفال برای آن سه کودک کر و لال برپا شد، که عده زیادی از فرهنگیان، روشنفکران، بازاریان، اعضای کنسولگری ها و مردم، در آن شرکت داشتند. جمعیت چنان بود که در حیاط بزرگ باغچه اطفال، برای گذاشتن یک صندلی هم جا نمانده بود. عده ای از مردم روی دیوارها، عده ای هم روی درخت ها نشستند و می خواستند ببینند کر و لال ها چگونه می نویسند و می خوانند و حرف می زنند.

امتحان شروع شد. بچه ها روی تخته سیاه دیکته نوشتند، کلمات و جملات کوتاهی را که در روی تخته سیاه می نوشتند خواندند، به سوالات با زبان خود جواب می دادند. پس از آن نطق ها و تقدیر و تمجید از زمین می جوشید و از آسمان می بارید و مردم از دست زدن و هورا کشیدن سیر نمی شدند.



سولماز

یوخودان او یانیب، آل-اوزون یومامیش خوتون چینیینه آندی. ائودن پیخاندا «بابا دا بویون منه دانیشان قولچاقلاردان آل ها.» سسینه دایاندی. گتری دؤندو؛ سولمازین آلتین ساچلاری گوشین ایشینلاری آلتیندا پار پار پاریلدا بیردی. بیر سؤز دئمه دن لاپیتقا باشماقلارین سورویه سورویه قاپیدان چیخیب، یولاندی. کرخانایا چاتیب دزگاهین دالیندا اؤتوردو. یئنه ده یوبانمیشدی. بیچاغین ایینه آلیب، شیش-دغه نی قیچینین آلتینا دوزدو. ایلمه لرین توخونوشوندان بسله ن چالغی ائشیدنی جوشدوروردو.

هر یؤندن بیر ماهنی ائشیدیلیردی.

-«ای قیز گزمه آرای کؤنلوم سندن یارالی

- من گلیمش سیزه قوناق ای قیز منه باخ باخ یارایی ام دیمه، دیمه»

ناهار اؤتوب ساعات بشش اولدو. آتا قابالین چیخمامیش بشش مین تومن آلیب، کرخانادان چیخدی. کوچه نی آددملادی... اؤزونو یولداشلارینا ینتیریب، کالواتین دووارینا سؤیکه نیر کن بیر گونده ایشلدیبیین دامارلارینا یشرتدی.



آسیا تیراختورلی شهاد

با قرعه کشی جام باشگاه های آسیا تراختور باتیم های الشباب عربستان، الجزیره امارات و الجیش قطر، در گروه A این رقابت ها قرار گرفت. اولین بازی تراختور در ۸ اسفند سال جاری مقابل الجزیره امارات در تبریز برگزار خواهد شد. حالا که حریفان خود را در آسیا شناختیم تدابیری بیاندیشیم تا از حیثیت فوتبال آذربایجان دفاع کنیم و در بین تیم های ایرانی حاضر در جام باشگاه های آسیا بهترین باشیم. پس با حضور پر رنگ خود در استادیوم نشان دهیم که لیاقت حضور در جام باشگاه های جهان را نیز داریم.

AFC در این خصوص گفت: «حضور تیم تیراختور در لیگ قهرمانان آسیا اتفاق برجسته ای است.»



تقریباً سه ماه قبل بود که زمین زیر پای مردمان قاراداغ لرزید و زندگی‌شان را لرزاند، امروز سرمای پاییز آذربایجان است که آنها را می لرزاند. زمین لرزه را همه به یاد داریم، بعد از ظهر یکی از روزهای گرم مرداد ماه بود، چند لرزش پیاپی که با صدای غرش همراه شد و داغی فراموش نشدنی که بر دل مردمان آذربایجان نشست.

روزهای اول، منطقه ملتهب بود و پس لرزه‌های مدام به همراه حضور گسترده هموطنان، به دو مهمان جدا نشدنی شهرهای زلزله‌زده اهر و ورزقان و هریس و کلیبر و روستاهای اطرافشان تبدیل شدند. پیش و پس لرزه‌های کوچک و بزرگ آنقدر آمدند که امروز جزو آشنایان تلخ مردمان آن منطقه هستند، اما حضور مردم و مسئولان رفته رفته در منطقه کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شد و امروز، سرمای زود هنگام و بارش‌های پاییزی، جای خود را در میان زندگی هموطنان ما در زیر چادرها و کانکس‌ها باز کرده است. اکنون زلزله‌زده‌ها باید زیر چادرو کانکس‌هایشان تنگ‌تر بنشینند و بیشتر خود را جمع کنند تا جایی برای سرما، این مهمان تازه هم باز شود.

اما این روزها بدترین خبرها، بی‌خبری از مردم مناطق زلزله‌زده است. بی‌خبری و بی‌توجهی مزمینی که از همان روزهای اول دل مردمان این سرزمین را بیش از خود واقعه لرزاند، عدم صداقت در اعلام تعداد جان باختگان، بی‌مهری‌های شبکه‌های استانی و ملی در بایکوت خبری و بهانه جویی‌های مسئولین رسانه ملی و اظهار بی‌اطلاعی از وقوع زلزله و حتی پخش برنامه‌های طنز آمیز در روز عزای آذربایجان، عدم امداد و کمک‌رسانی اولیه از طرف سازمان‌ها و نهادهای دولتی تا ساعت ۱۲ شب حادثه همه و همه از جمله آلام این مردم بی‌ادعای مصیبت زده بودند. مردمی که ساکن و صاحب قاراداغ هستند، منطقه‌ای سرشار از ثروت؛ طبیعت بکر و زیبا، معادن مس و طلا ولی مردمی فقیر و محروم از امکانات اولیه.

ما آذربایجانیهای همدرد مردم قاراداغ، از نفرستادن پیام تسلیت برای مردمی که همه چیزشان را از دست داده‌اند، گله نمی‌کنیم، از این گله مندی که برای فوت مادر فلان رئیس جمهور پیام تسلیت می‌فرستند و در آن روزهایی که مردم کشورش آب آشامیدنی کافی ندارند در مهمانی‌های آن چنانی در کشور‌های دیگر شرکت می‌کنند. گله مندی از کسانی که خود را نوکر مردم می‌دانند ولی موقع عمل بی‌عملترین افرادند. آنهايي که چنان در خواب فرو رفته‌اند، که زلزله ۶.۲ سهل است ابر زلزله چند ده ریشتری هم نمی‌تواند آن‌ها را بیدار کند. مسئولاتی که بعد از وقوع زلزله وعده‌های فراوانی را به مردم زلزله زده دادند و گفتند که تا پایان ۲ ماه و شروع فصل سرما مسکن و مشکلات دیگر مردم حل خواهد شد ولی چگونه است که بعد از گذشت تقریباً ۲ ماه نه تنها هیچ اقدام جدی از طرف مسئولین صورت نگرفت بلکه هستند روستاییانی که هنوز آوار خانه‌های فقیرانه اما پرخطر شانه جلوی چشمانشان هست و هر روز تازه گی‌داغ دلشان.

تلخی غیرقابل انکار این واقعیت که زمین لرزه خانواده‌های بسیاری در آذربایجان را داغدار کرده، بی‌شک با هیچ اقدامی قابل جبران نیست؛ خانواده‌هایی که هیچگاه شکل گذشته خود را نخواهند یافت اما هنوز هزاران نفر در این مناطق زنده هستند و زندگی، همچنان و ناگزیر جریان دارد و باید برای این هزاران نفر کاری کرد؛ باید آستین‌ها را بالا زد و همت کرد و سقفی شد بر سر مردم قاراداغ که سرما، اشک ماتم را هم در دیدگانشان خشکانده است.

باید پیگیری قول و قرارهایی شد که ده‌ها روز از موعدشان گذشته است اما هنوز به اجرا نرسیده‌اند؛ صحبت‌های معاون اول رئیس جمهور و جملاتش در مورد تلاش برای بازسازی دو ماهه مناطق زلزله‌زده، روستاییان را بسیار امیدوار کرده، اما با گذشت از سررسید تاریخ اعلام شده، فهمیدیم که (از هزاران وعده خوبان و تاج سران، یکی وفا نکند) اقدامات آنگونه که پیش‌بینی می‌شده پیش نرفته است و نهادهای مختلف به شکل مکرر، دلایلی را به عنوان علت‌های کندی کار عنوان می‌کنند.

دلایلی که هرچند بعضی‌هاشان منطقی و از سوی هرکس قابل پذیرش است، اما برای مردم آسیب دیده کافی نیست و نتوانسته سوز سرمای پاییزی و نم باران را بر زندگی آسیب دیده‌شان بکاهد.

یادمان نرود ما وظیفه داریم؛ ما در مقابل پیکری که عضوی از آن این روزها دردمند است وظیفه داریم. نباید بگذاریم کودکان بی‌گناهی که امروز جای خالی نگاه مادر یا دستان پدر، به اندازه کافی دل کوچکشان را آزرده کرده، به فکر سرپناهی باشند تا روزهای سردشان را زیر سقف آن گرم کنند.

(توحید مقنی)

قولچاغیم قوینومدا،

اومودلاریم خیردا کؤنلومده،

اوشاق ایدیمن من!

"یات، بؤیوا!" دئییه ردی منیم آنام،

یوخوم قاچمیشدی آنجاق،

یئر تیتیره دی، من بؤیودوم!

...

واریم، یوخوم اوشاقلیقدان بیر قولچاغیم، بیر اومودوم!

قیرلمیشدی اونون قولو، ییخیلمیشدی اومودلاریم!

آنام منیم هر نه واریم،

آتام ایدی ییخیلمایان شاهساوریم.

...

یئر تیتیره دی...

واریم، یوخوم تالانمیشدی،

آنام یوموب گؤزلینی،

آتام قیزیم سسله مه دی،

اوزلرینه قارا توپراق قالانمیشدی!

هنی چاغیردیم، منم آنا

ستومه بیرسن داها منی؟!

من دئییلدیم یوخسا سنین

بیرجه قیزین مگر آتانا!

...

سسلنمه دی هنج بیررسی،

سنیدی منیم اینجه کؤنلوم!

قولچاغیمی تئز گؤتوروب

باسدیم یازیق اوره گیمه

باخدیم یوموش گؤزلینه!...

گؤورسن می؟!

ایندی سانکی من بؤیودوم،

اوشاق قالمیش خیال لاریم!

آرتیق سنسن منیم آنام، منیم آنام،

سنسن منیم اومودلاریم!...

(قاراداغ بؤلگه سینده اولان زلزله ده

ایتیردیگیمیز و اوره گی داغلانان وطنداشلاریم ایتحاف)

بوداغلاردان اشارام قارائلیقدان قاچارام

سئل تک دولوب داشارام گؤنشه یول آچارام

وطنیمه یئتیشسم وطن آدی گلنده

ایلرر بویو یاشارام آدینا گول ساچارام

چتین گونده دوزه رم عزیزیم آنا دلیم

دوستاقلاری چکه رم مین دئییه ر جانا دلیم

وطنیمه یئتیشسم زامان سیخیب بوغسادا

توپراغینی اوپه رم قویمارام یانا دلیم

بیاتیم



قنوات

یکی از شاخه های مهم هویتی مقمان چشمه هایش می باشد، در واقع مقمان را می توان با بیش از یک صد رشته قنات جاری، شهر چشمه سار ها نامید. چشمه ها همیشه شگفت انگیز بوده اند، و آدمی احساس بسیار ناب و ویژه ای نسبت به آب و جریان آن داشته است، گرچه همه چیز را خندان خواسته، اما چشمه ها را جریان خواسته اند (اوزون گولسون-بولاقلارین آغلاسنین) قصه ها و فولکورهای بسیاری در ارتباط با قنوات در گذشته ها شکل گرفته است.

پارک بزرگ ایرینجی

یکی از محصولات و خروجی های تفکر و اندیشه فراغتی و گردشگری در مقمان پروژه بزرگ پارک ایرینجی می تواند باشد، قسمت شرقی مزرعه و باغ تاریخی ایرینجی با مساحتی بیش از ۱۸ هکتار در مجاورت تقاطع جاده دریا و انولیان تبریز-توفارقان (آذرشهر) با چشم اندازی بسیار زیبا در حال اتمام است. قصه باغ خاطره انگیز ایرینجی طولانی است. این سرمایه طبیعی هر چند در گذر زمان دیگر حصار ها و ابنیه و برج های کبوتر خود را از دست داده و امروز شاید این آثار هم فاقد ارزش معماری و تزیینی بوده اند و لیکن از ارزش های فکری بی بهره نبوده اند. علی رغم شتاب و شدت آسیب پذیری گذشته اکنون قنات و استخر مشهور «فیزیل بالیقار» احیا می شود، آب قنات دیگر از تک منظوره بودن جهت آبیاری باغ خارج گردیده و در افق طرح آب بعضا آرام و روح بخش و بعضا شور انگیز و هیجان بخش به نمایش خواهد آمد و خلاصه اینکه ایرینجی در تعامل میان ضرورت های اجتماعی و فاکتور های محیط طبیعی به مجموعه ای ماندگار و چشم نواز تبدیل می گردد و امید هست که ایرینجی در آینده به عنوان نماینده طبیعت در دل فشرده و پرتراکم کارخانجات و واحدهای تولیدی منطقه نقش قابل پیش بینی خود را به شایستگی ایفا نماید.

حمام قدیمی

یکی از مناظر دل انگیزی شهری در مقمان، (که حمام فعلی شهر می باشد) فارغ از ابعاد زیبا شناختی، مهندسی و محاسبات دقیق و عناصر و مصالح متناسب این بنای استوار و با صلابت در عصر و زمان خود بوده و بسیار جالب است. در سالهای نخستین قرن معاصر در مقمان «حاج محمد خان یاور» از والیان آن دوره، صرفه اقتصادی احداث یک باب حمام را به پسر عموی خود «حاج حسن رحیمی» توجیه نمود و بدین ترتیب با پیشنهاد نامبرده عملیات ساختمانی حمام اشتراکی آنها با خرید و تخریب ظاهرا سه باب در بخش مرکزی شهر شروع می گردد، معمار طراح از تبریز انتخاب و دو باب کوره دستی و سنتی جهت تامین آجر و آهک مصرفی تدارک دیده شده و با همت و هنرنمایی «استاد اسماعیل رزمی مقمانی» به سال ۱۳۱۱ عملیات ساختمانی بنای حمام به پایان می رسد و همچنان این بنای بی همتا به حیات خود ادامه می دهد. ظرافت های هنری و آرایه های تزیینی بنا بسیار جالب و به عبارتی گالری هنر معماری مقمان همین بنا می باشد، از نمای داخلی، تبدیل چهار گوش ها به دایره در بالای طاق نماهای نیمه دایره ها بر فراز گوشه ها، زیبایی خاصی به این بنا ارزشمند می بخشد.

از دیگر جاذبه های گردشگری مقمان می توان به بقایای آسیابهای آبی قنات میانجی، آثار تاریخی روستای تورامون، زاویه پیر جابر و... اشاره کرد.

یازار: «یعقوب سلمانزاده مقمانی»



شهر مقمان در استان آذربایجان شرقی و در فاصله ۳۵ کیلومتری جنوب غربی تبریز واقع شده است، ارتفاع آن از سطح دریا تقریباً ۱۳۸۰ متر می باشد که از شرق به دامنه کوه سهوند در شهرستان اسکو و از طرف جنوب به شهرستان توفارقان (آذرشهر) و از غرب به سواحل دریاچه اورمیه و از سمت شمال به ایلخچی محدود است و با مختصات جغرافیایی در طول ۴۵.۵۹ شرقی و در عرض ۳۷.۵۰ درجه شمالی می باشد.

آب و هوای این منطقه، سرد و نیمه خشک بوده که دمای آن معمولاً از ۳۴+ تا ۲۴- سانتی گراد در نوسان است.

پیشینه و بنیاد آبدی و وجه تسمیه آن در حاله ای از ابهام مستور بوده است. در اقوال عامه چنین نقل می نمایند که در این محل مادری می خواست بچه اش را از شیر بگیرد و به ناچار سینه خود را با چیزی قرمز رنگ آغشته می نمایند و به طفلش وانمود می کند که «مه مه-قآن» است و در قولی دیگر چنین می گویند که «قآن خان» این محل را به مادرش هدیه کرده و آن را به «مام-قآن» نامیده اند.

مقمان در گذشته های پر آوازه خود همواره به مزارع فرح انگیز و قنوات متعدد و به هندوانه و هویج و جارویش می نازیده است و به مدد انهار انشعابی از رودخانه های «گون بر چای» و «آچی چای» منطقه وسیعی را برای کشت و زرع و چرای دام های بی شمار مهیا نموده و این گله های پر برکت خود را در فصول گرم به بیلاقات سهوند کوچانیده است، مقمان سرزمین مردمانی سخت کوش و سرفرازی است که تلاش و کوشش مادی بلاانقطاعی را با غنای معنوی یکجا در خور جمع کرده اند. وجود کارگاه های پارچه بافی و کاروانسراها و نیز صدای زنگوله اسبان تیز پای قافله «چارواداران» مقمانی که در اقصی نقاط ایران و حتی خارج از آن، آهنگ زندگی را همیشه نواخته اند و آثار فولکلوریک خلق شده با مضامین متنوع، همه و همه از گذشته های پر رونق این دیار حکایت ها دارند. میراث علمی عالمان و فرزندان این خطه، گذشته های پر افتخار مقمان را ترسیم می نمایند.

طلاي گرده (نخود چي)

در شهر مقمان قریب به ۱۲۰۰ کارگاه نخود پزی وجود دارد. سالانه حدوداً ۳۰۰ هزار تن نخود در مقمان نخودپزی می شود. در کشور ایران، مقمان در نخود پزی رتبه اول و در جهان رتبه دوم بعد از «چروم ترکیه» را دارد. به گفته انجمن آمار تحقیقی تقریباً ۶۰ درصد از محصول تولیدی مقمان به کشورهای اروپایی، خاورمیانه و کشورهای آمریکای لاتین صادر می شود و تقریباً ۴۰ درصد در خود ایران مصرف می شود. تقریباً ۸۰ درصد مردم مقمان مشغول صنعت نخود پزی با بیش از ۵۰ سال قدمت تاریخی هستند و بیکاری در این شهر معنایی ندارد و صفر است. اینک با توجه به موقعیت ممتاز جغرافیایی و قابلیت های مکانی خود و با عنایت به عبور خطوط شوسه، بزرگراه شهید کلاترئی اورمیه و خط راه آهن سراسری و استقرار واحد های تولیدی صنعتی شهید سلیمی، دانشگاه آذربایجان و آموزشکده عالی سما و همگام با آن همت مردانی غیرتمند که همچنان با روشن نگه داشتن اجاق های نخود پزی و زنان بردباری که با سوزن دوزی های هنر مندانه در آهنگ عمومی توسعه هماهنگ گردیده و دور اندیشانه به آینده های بهتر فکر می کنند.



اۆزۈمە بورچۇم وار من گىرگ گىئەم

سسىمە سس وئرن ھاردادىر آفى؟

بىر نفر زىنداندا پىغىرا بىلمىر
ايشكئەم آلتىندا سوسوبدور، دىنمىر
آزادلىقدا اونون جانىنا سىنمىر
جانا سىغىمىر، جانى داردادىر آفى
بىر قورو كۆل كۆردۈم ئالين قوينوندا
بىر يارا دئشلىپ كۆلۈن بوينوندا
بىر آغىر اۆلۈملە-دىرىم اوپونوندا
بىز پالاق، دردىمىز تاردادىر آفى
گونوموز قارالدى قارا ايچىندە
سئلىرى بوغوروق، سارا ايچىندە
دوزە قورويوروق يارا ايچىندە
دوزاقتا آغلىمىز قاردادىر آفى
بىر ئالين ايچىندە بىر ائل باغىرىز
ياراسىن باغلايان دوستى چاغىرىز
سسى ھنى دن دوشموش، دىلدە داغىلىز
سسىنە سس وئرن ھاردادىر آفى؟
بىراھىن من ائلە ياھىلىم-يانىم
بىراھىن يانماغىن دادىنى قانىم
نە لازىم كى بوتون وارىمى دانىم؟
دانماق اولار، سۆزۈم عاردادىر آفى
دانىلان تارىغىم شانلارا سىغماز
باكم، صىفتىم قانلارا سىغماز
آذربايجانم، آدىم جانلارا سىغماز
سسىمە سس وئرن ھاردادىر آفى؟

تېرىزلى

گىئە-گوندوز

ھم گىئە، ھم گوندوز
مىمىت گۆزل دىر گىئە-گوندوز
گۈللر آچار صىب اولونما
بىر عشق دوغار گون باتىنما
ھر كس اسىرىن گىئە-گوندوز!
سئودان ياھىب اۆلدورور البت
يا سن گۆزل سن كى رھىبين اول بىلمىز
يا فرھاد دلى دىر، كى بوراھماز سنى ھرگز

فیدان



گۆزلىمدە قورشون سسى وار
اللىمدە اۆزگۈرلۈك يئر سالىب
بورافدىم دىلىمدە قالان قاندالى
اۆزۈمە بورچۇم وار، من گىرگ گىئەم
آرغامجا مین سئودا اولدانىر، قالىر
يوللارى دومانلى-چىملى ائدىلر
دوشونمە م، دىلىپكە دویغوداش اولدى
تازى سىز عوصيانە اومىد باغلايدىم

* * *

باغىشدىق قورشونون ھاواسىيلا
بو يورغون توفنگلر، سنى يىغانماز
ياشايىش اۆلۈملر
اۆلۈم ياشايىش
دىنلر اوستونە، گۆزۈن يومانماز
اۆزگۈرلۈك گرھى قولاقتا قالدى
بو يئردە سن منى سافلايامازسان
بوراف سن، اللرىمدە اولدو ناماھسان
بورتلر(كابوس لار) تازىدىن يئر سالىب منە
سوسماغىن بورغانىن جانىما سالدىم
ياشلارین بورغونى تازىيا بسدى
تازىنى گۆرۈمە گىم آرزى دىر منە
بو يئردە سن منى سافلايامازسان
بىلگىن، تازىيا بىر جان بوشلويام
سانماكى بو جانى سن آلاماقسان
بئزگىنم، بئزارام، بئل باغلاماقدان
باتاقمىل اينسانى، بارىش قوتارماز
قارانلىق تالانلا، تاغ بو كۆنلۈمە
ايشىقلىق تارغانى دوشونمىدە دىر
اۆزۈمە بورچۇم وار، من گىرگ گىئەم
دامارلار مىلە دى، بو جاندا كورسن
وورورسان دوستاقدان قوتولسون جانىن
سانىرسان قوتولدون
باش آللا دىرسان
باتلاھىن ايزلرى آياغىمدا وار
قوزانا آياقىم، اۆلمە لى سن سن

* * *

اۆزۈمە بورچۇم وار من گىرگ گىئەم
بىر يئردە بىر گرھىك گۆزلۈيور منى
باغىشلا انام باغىشلا آتام
سئوگى دن سونرا دا گۆزلە يە نىم وار
مکانلار سوسوبلار، زامان آغلايىز
سىنىرلى اولمايان نىسكىللى تازى
گۆزلۈيور بىر اينسان، من گىرگ گىئەم
اۆزۈمە بورچۇم وار، من گىرگ گىئەم

مەممەد عىليزادە فوھامە



ان گۆزەل ایسته ییم ، ان بۇیوک آرزیم
سنینلە گول آچماق ، سنینلە سولماق

سۆیله دین عاشق گرک دا و ندرایتدان کنجه یوخ آماندیر سۆیله مه ، دار و ندرایمسان
منیم

یاغیش یاغسا دریا سویون نئییرم گول اولماسا باغبانی نئییرم
منیم بو قلبیده اولان سنسن سن اولماسان بو دونیانی نئییرم

گننه یاغیش یاغدی ، ایلدیریم چاخدی جوشدو دالغا دالغا چاغلادی دنیز
ساحلی بوش گۆردو ائله داریخدی تنهالیق دردیندن آغلادی دنیز

بیر گۆزوندە آی ، بیر گۆزوندە اولدوز گۆردوم
نه اولار یومما گۆزلینی ، قوی دالغانسین سئوگیمیز
یاشاسین عشقیمیز ...

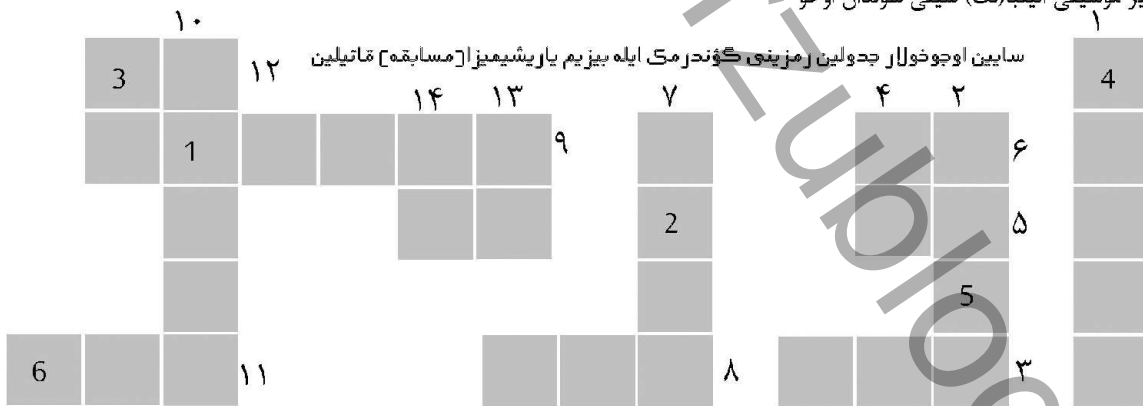
ستین گۆزلین سمدیر سما ستین گۆزلینده گزمک ایسته رم
ستین گۆزلین دنیزدیر دنیز ستین گۆزلینده بوغولماق ایسته رم

گۆزلین بیر باخیش آچ ، عالمی یاندیر قارا تئل
او گۆزەل دیل دوداغین ، دیلدە نیشانیدیر قارا تئل
باخما قدیدم بوکولوب ، بس کی غمین بسله میشم
سن کیمی یاری اولان ، دیلدە جاواندیدر قارا تئل

چیخاردیب گۆزومو پای وئره رم سته
قایتاریب سوروشما ، نه یه گۆره دیر
سونسوز دیله ییمدیر ، سونسوز گۆزوندە
سنینلە یاشاماق ، سنینلە اولماق

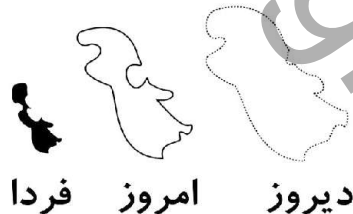
پارپش

- (۱) آذربایجان موسیقیسینین اسکى بیر آلاتینداندی
- (۲) تورکجه عقد مراسیمی ؟
- (۳) گۆز اوستونده اولار
- (۴) سرور تورکجه سینى سوندان اوخو
- (۵) تورکجه رسم و روسوم ؟
- (۶) آخشام اولدو سارالدى سحر تئزدن قارالدى
- (۷) صمد بهرنگى بوغولان چاپین آدی؟
- (۸) اؤردک شکلینده بیر قوشون آدینی سوندان اوخو
- (۹) نغده نین اصیل و اسگی آدی؟
- (۱۰) قوروموش، شور بیر دنیزی اولان شهرین آدی؟
- (۱۱) تورکیه نین اورمو گۆلو ایله بیر عرض جغرافیایی ده اولان گۆلونون آدی؟
- (۱۲) تورک ائللرینین بیر طایفاسی؟
- (۱۳) دنیزلرین داماریندا اولار؟
- (۱۴) بیر موسیقی الیفبا(نت) سینى سوندان اوخو



سوروملو مودور هابتله ایمتیاز بییه سی: عزت الله قلی زاده
باش یازان: کمال مردان اربط
ایلگی کۆرپولری:

www.daniz-urmu.blogfa.com
daniz.urmu@yahoo.com
09367194851



لوگوی نشریه نشان دهنده ی سیر تدریجی خشک شدن دریاچه اورمیہ می باشد.